

## گفتمان سردبیر

در بستر خرده گفتمان‌های فرا- مدرنیسم سویه‌های معرفت شناختی و مدلول‌های Signified نوینی برای دال‌های Signifier دیر آشنایی همچون "دوانگاری"، "تمایز" و "کثرت" می‌یابیم. دریدا شاخصه‌های اساسی یک گفتمان کلام محور Logocentrism را در "دوانگاری متضاد"، "سلسله مراتب ستیزش‌گر"، "تک‌گفتاری"، "مرکزیت و هیمنه‌طلبی" و "جهانشمولی" نهفته در آیین آن، جستجو کرده و بر آن است تا از رهگذر نقدی و اسازانه Deconstructive نشان دهد که شالوده و تار و پود به ظاهر سدید و پایدار چنین گفتمانی، اساساً بر تلی از شن روان ابتناء یافته است.

در بستر فرا-گفتمان غرب، آن‌گونه که فوکو و دریدا آنرا تصویر و ترسیم می‌کنند، همواره انسان غربی هویت خویش را در تضاد و تقابل با "دیگری" Other خود تعریف کرده است. فلسفه و متافیزیک غرب نیز از دیرباز مبتنی و متکی بر "یک نقطه حضور"، "یک منشاء ثابت" Metaphysics of Presence و یا "کلام محور" Logocentric (از ترکیب واژه یونانی Logos به معنای زبان با دلالت‌های ضمنی منطق و خرد ساخته شده است و در غرب برای معنا و دانش، نقشی بنیادی یا مرکزی دارد. زبان به ما اجازه می‌دهد که واقعاً

مراکز معنایی نامحدودی از "من" خودمان به معنی هویت فردی تا مراکز جامعتر ملیت بنا کنیم) بوده و ماهیت و صورتی دوگانه داده است.

از دیرباز گفتمان و رفتار سیاسی بازیگران جمعی و حرفه‌ای ما نیز (جناح‌ها، گروه‌ها، سازمان‌ها، احزاب سیاسی)، عمدتاً متأثر از سویه‌های کلام محور یک فرهنگ سیاسی ترکیبی، پیوندی و نامنسجم بوده است. "فکر نامنسجم، از آنجا که از احساس و متفرعات آن چون عاطفه یا میل شخصی آب می‌خورد، گرایش به آن می‌یابد که ناظر به فرد باشد و نه جمع، بدین معنی که اصول و ضابطه کمتر مدنظر قرار گیرد و در هر مورد بر حسب ندای درونی خود قضاوت کند... وقتی ما به تاریخ چند قرن خود نگاه می‌کنیم می‌بینیم هر دستاورد تمدنی و فرهنگی که بوده یا از طریق کار فردی بوده یا دستوری. به ندرت گروهی را می‌توانیم ببینیم که بخواهند به هم متکی شده کاری از پیش ببرند و به شکست نیانجامیده باشد." ۱ جمالزاده در کتاب "خلقیات ما ایرانیان" از قول حاج سیاح به بیماری فرهنگی مشابهی اشاره می‌کند: "... دو نفر با هم متفق و موافق نیستند و نمی‌شوند و از کثرت نفاق و عدم وفاق و اتفاق است که فقیر و ذلیل شده‌اند." ۲ ارائه تصویری بدبینانه از جامعه و "دیگران" و تجویز "برهیز" از مردمان در فرهنگ عامیانه نیز از منظرهای گوناگون به نظم و اثر درآمده است.

آدمی خوارند اغلب مردمان از سلام علیکشان کم جو امان

«مولوی»

شش کاظم انانی و مطالعات فرهنگی

خواهی که عمر تو به جهان صد شود تمام

رتال طبع علیخواهلی اگر به غرقه راحت کنی مقام

خواهی اگر امور جهانت شود به کام

خواهی میسرت بشود عیش صبح و شام

خواهی که پایدار بمانی علی الدوام

«با مردم زمانه سلامی و والسلام»

«نسیم شمال»

بدگمان باش، در امان باش این چشم را مباد به آن چشم احتیاج

اجازه بدهید برای آشنایی بیشتر با چنین گفتمانی، تأملی هرچند گذرا در ابعاد و جوانب آن داشته باشیم.

## ۸

## منطق و فرهنگ دیجیتال

فرهنگ سیاسی دیجیتال، فرهنگ محصور شدگان در دو سر افراط و تفریط یک طیف سیاسی است: فرهنگ صفر یا صد. آنانی که از منظری سیاه و سفید به حوادث زمانه خود می‌نگرند. و آدمیان و اندیشه‌هایشان را صرفاً در قالب‌های تنگ و باریک پیش‌فرض‌ها و پیش‌تجربه‌های خود، مورد تحلیل قرار می‌دهند. کتابت را از نتیجه‌اش آغاز می‌کنند و سخن را با محکوم کردن آن قبل از استماعش می‌شنوند. جز به نقد و رد دیگران قلم نمی‌زنند و جز به آنچه دوست می‌دارند، لب نمی‌کشایند. بسیار مایلند که وقایع آنگونه که چارچوب‌های نظری آنان تجویز می‌کند، حادث شوند. چنانچه تحولات، سویه‌ای خلاف انتظارشان یافت، باز هم باکی نیست، چه "وقایع" و "حقایق" را اسیر گفتمان‌های خود می‌کنند و خارج از متن گفتمانی خود را، همه وهم و انگاره می‌خوانند. روحیه و منش سیاسی خرده بورژوازی‌شان (به تعبیر مارکسیست‌ها) گاه آنان را به سوی اردوگاه بورژوازی و امپریالیسم امریکا، و گاه نیز به مقتضای زمانه، به حریم پروتاریا و مخالفین رادیکال امپریالیسم می‌کشاند. گاه مدافع متعصب اقتصاد عمومی و دولتی‌اند، و گاه بر "اقتصاد خصوصی و آزاد" پای می‌فشرند. زمانی شعار "لاغریبه"، "لاشرقیه" را سر می‌دهند و زمان دیگر، شعار "هم غریبه"، "هم شرقیه" را پیشه عملی خود می‌سازند و مصداق آن ضرب‌المثل می‌شوند که به خرچنگ گفتند: چرا از دو سو روی گفت: پیش‌رفتم در این است. گاهی "دمکرات منش" می‌شوند و بر دمکراسی پا می‌فشرند، و زمانی بعد "دیکتاتور روش" می‌شوند و بر نوعی تیموکراسی، الیگارشی، اریستوکراسی، الیتسیم و پاتریمونیا لیسیم اصرار می‌ورزند.

## ۹

## منطق یا این / یا آن Either/Or

فرهنگ سیاسی کلام محور، مبتنی بر منطق یا این یا آن است. هم این و هم آن را در این وادی راهی نیست. یا باید زنگی بود یا رومی روم. فضایی مابین ایندو وجود ندارد. یا باید "خودی" بود، یا "دیگری"، یا باید "از ما" بود، یا "بر ما"، یا باید در "صراط" ما گام نهاد، یا به ضلالت دیگران کردن نهاد، یا باید از رهگذر فرا-قرائت ما به

خداشناسی و اسلام‌شناسی و فلاح و رستگاری رسید، یا با خرده قرائت‌های دیگران یار شد و ره ضالین پیمود، یا باید سرود خربی ما را سر داد یا نغمه سرای خرب شیطان شد، یا باید راست بود یا چپ، یا باید "انقلابی" بود، یا "ضد انقلابی"، یا باید "محافظه کار" بود، یا "رادیکال"، یا باید "حزب الهی" بود، یا "لیبرال"، یا باید "مرد سیاست" بود، یا "مرد دیانت"، یا باید "مدرن" بود، و یا "ستنی"، یا باید "غربی" بود یا ...

روی دیگر منطبق یا این/یا آن، آموزه نه این/نه آن Niether/nor است. جز خود و آنچه نزد اوست، همه چیز تخفیف و تحقیر و نفی می‌شود. "لا" یش شامل همه آدمیان و اندیشه‌هایشان و "آلا" یش محدود به حریم و اهل حرم می‌گردد. چون به همه چیز تردید می‌کند، پس هست. تشخیص و بالندگی خود را در "نه" گفتن‌های مکرر و غلیظ می‌جوید. سیاست بازی و سیاستمداری زبنده اوست، و نه این و نه آن را حقی در این خوان گسترده نیست. روشنفکری متعهد و مهندسی جامعه حرفه بی‌بدیل اوست، و اندیشه و اندیشیدن دیگران، نقشی بود بر رود روان. هویت نقیضی‌شان مجال تجزیه و تحلیل "ما" قال را به آنان نمی‌دهد، صرفاً تصویر ذهنی آنان از "من قال" برای اعلام مواضعشان کافی است.

### دوانگاری متضاد: Binary Opposition

دوانگاری متضاد از شاخصه‌های اصلی یک گفتمان کلام محور است. بازیگران سیاسی‌ای که در متن چنین گفتمانی می‌زیینند، اساساً حیاتی وابسته دارند. صرفاً در شرایط خاص محیطی (سیاسی - اجتماعی) وجودشان قابلیت توجیه می‌یابد. هویتشان همواره در نفی دیگران معنا پیدا می‌کند. به انتظار نشسته‌اند تا دیگران ببندیشند، بگویند و بنویسند، و اینان به نقد عالمانه آن همت گمارند. رسالت خود را تشخیص و برخورد با کجی‌ها و کجراهه‌ها می‌دانند و نه ترسیم صراط و هدایت مردمان در آن. تا زمانی که بر سریر قدرتند، همه چیز زیباست و همه چیز در اوج شایستگی و بایستگی ممکن قرار دارد، اما زمانی که قافله را به حریف (البته به تعبیر خودشان) واگذارند، به یکباره همه چیز تیره و تار می‌شود و رنگ سیاهی و پلیدی بر همه جا سایه می‌افکند. از هر حرکت و سیاستی بیم موج و گردابی شگرف به مشامشان می‌رسد، در پس هر اندیشه ناآشنایی

دستی توطئه گر را نهان می بینند. خود همواره در فضایی کدر و تاریک و روشن زیسته اند، لکن دیگران را به شفافیت کامل در مواضع و نقش هایشان فرا می خوانند. در حالی که خود سخره دیو قدرت، جاه و مقامند، دیگران را به تقوای الهی اندرز می دهند.

فلسفی مر دیو را منکر شود در همان دم سخره دیوی بود

کارکرد دیگر گفتمان دوانگار، در ترسیم و تجویز یک سلسله مراتب ستیزشگر میان مفاهیم، اندیشه ها، هویت ها و پدیده ها نهفته است. یکی همواره در منزلتی برتر و دیگری بر شخصیتی فروتر است. هویت ها، اندیشه ها، تمدن ها، فرهنگ ها و ... همه در طول هم معنا می یابند و نه در عرض هم. با اقرار و تأکید بر اینکه "من"، "او" نیستم و نباید باشم، هویتی به نام "من" شکل می گیرد. و پر واضح است که چنین سلسله مراتبی را هنجاری می پندارد. هر اندازه از این دیواره به بالاتر روی، ارزشی رفیع تر داری. هر اندازه که خود را از آلودگی دیگران در امان داری و بین "خود" و "دگرت" فاصله بیندازی، محبوب تر و مقبول تر خواهی بود. راه تقرب تو و دیگری، همواره راهی یکسویه است، او باید به دامان تو چنگ زند، از کرده خود استغفار کند، و به در یوزگی مواهب و مناقب تو بنشیند تا آدمی شود. او باید در حاشیه اندیشه تو مدت ها زانوی تلمذ به زمین بگذارد تا از حقایق نهفته در متون و پدیده ها، حظی ببرد. او باید به طریقت و شریعت تو درآید تا بتواند جامعه را به سر منزل مقصود رهنمون شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۴

### جهانشمولی Universalism

پنداری که کهکشان را بر دوش اینان نهاده اند. رسالت هدایت تمامی آدمیان در تمامی زمان ها و مکان ها را به آنان ارزانی داشته اند. آنچه می اندیشند، می گویند و می نویسند، مخاطبانی جهانی دارد. عناصر، دقایق و نقل گفتمانی آنان، در بستر هر گفتمان دیگری قابلیت تکرار پذیری و حک شوندگی دارند. پیام رهاییشان، مرز و بوم نمی شناسد، شعار حزبی شان تمامی زحمتکشان جهان، تمامی مسلمانان جهان و یا اساساً تمامی جهانیان را در زیر بیرق خود به متحد شدن، فرا می خواند. مانیفست شان دستور العمل مقدس تمامی احزاب و سازمان های سیاسی - اجتماعی است. ارزش هایشان زمان و مکان را در می نوردد و سایه سنگین خود را بر جن و انس می گستراند. همه چیز را به قرائت خود

تقلیل داده، لکن قرائت خود را به گستره‌ای همگانی ترفیع می‌دهند. چون کل نگر هستند، تمامیت نگر نیز هستند. به قدرت بدون مقاومت، و به منزلتی استعلایی بدون آلترناتیو می‌اندیشند. و چون تمامیت نگر هستند، "دگر" ساز، "شیشه" ساز و "طرد" کننده‌اند. تنها یک قاعده بازی می‌شناسند و خود را تنها بازیگر در شهر معرفی می‌کنند. با برگ‌های اندکی که در دست دارند، مایلند که پیروز هر بازی‌ای باشند و وقتی وارد گود (جامعه جهانی) می‌شوند، مرشد زنگ را به صدا درآورده و همه به احترام آنان برخاسته، صلوات ختم کنند و بر صدر مجلس بنشانندشان. گفتمان آنان "فراگفتمان" است، روایت آنان "فرا روایت" است، رهیافت آنان "فرا رهیافت" است، کلام آنان منزلتی استعلایی دارد، مقام آنان شأنی خدایی دارد، و دیگران را در این وادی جز با هویت باختن و همگون و همراه شدن، راهی نیست.

## ۵

## حقیقت محوری Truth Claim

بر گفتمان خود نشان "حقیقت محوری" نصب کرده‌اند و بر پیشانی‌اش نور حق فشانده‌اند. ره سیر و سلوک و کشف و شهود را تنها و تنها طریقت و شریعت خود قرار داده‌اند. هر آن کس را که سودای نوشیدن جرعه‌ای از سرچشمه زلال حقیقت است، می‌باید به هیبت و هویت آنان در آید و در طریق آنان گام نهد. اندیشه‌شان آینه تمام نمای لاهوت و ناسوت است. آنچه در این آینه نقش نبندد، نقشی بود بر دیوار ضلالت و ذلالت. ثواب و صواب همه نزد ایشان است و بهشت را از ازل به نام آنان ثبت کرده‌اند. پیراهن خلیفه الهی را فقط به قامت رسای اینان دوخته‌اند، و رسالت ابلاغ "پیام" را صرفاً بر دوش اینان نهاده‌اند. اصلح آنانند و انتخاب اصلح نیز وظیفه انحصاری آنهاست. تشخیص "مصلحت‌ها" و تفسیر و باز - تفسیر قوانین و احکام شریعت تنها بر عهده آنان است. چون حقیقت در نزد ایشان است، مثل حقیقی جامعه برین هم در نزد ایشان است. شهر آنها شهر خداست. گفتمانشان ناب و خالص است. اتویبایشان مدینه فاضله همه باید باشد. طریقتشان را عین شریعت می‌پندارند. رهروانشان برگزیدگانند که عاقبتشان جز به فلاح و رستگاری ختم نمی‌شود. حزب‌شان "حزب... و حزب مخالفشان" حزب شیطان است. سیاستشان عین دیانت و دیانتشان عین سیاست است. اندیشه‌شان ولایی

و خواب و خوراک و نفس و نفسشان دعایی است. سیره‌شان نماد حق است و آنچه می‌کنند و می‌گویند، نمود عدالت.

## ۶

## انسداد گفتمانی Discursive Closure

چون کل‌گرا، تمامیت‌گرا و حقیقت‌محورند، انسداد و انقیاد طلب نیز هستند. گفتمانی سترون با مرزهای سدید و عمیق دارند. حرف مرد همیشه یکی است (شرط مردی نیست برگردیدن از گفتار خویش). ثبات در مواضع (در همه شرایط) همیشه ارزش است. هرگونه تلون و تساهلی، نفاق و دورویی و نشانه حسیض انسانیت انسان است. اندر حکایت معایب و مضرات انسداد فکری بسیار می‌گویند و می‌نویسند، لکن این بتی است که دیگران می‌باید تکفیر و تحریمش کنند نه خود آنان. خارج از گفتمان آنان واقعیت و حقیقتی وجود ندارد، و آنچه دیگران از سرنیکی، شایستگی و علم کنند، نشان تقلید و تبعیت است و نه اجتهاد و بداعت. در همان دم که دیگران را به پرهیز از بت‌های پنداری و ذهنی فرا می‌خوانند، خود اسیر بتی بس عظیم‌تر و مخوف‌تر هستند. تو گفتمانی بت‌پندار شکستم رستم این بت که زبندار برستم، باقی است

## منطق تک گفتار Monologue

واژه "تک" در نزد اینان بسیار دلربا و دلنشین می‌نماید. "تک" بودن در همه چیز، اول شاگرد بودن در همه دروس. رسولی ضمیر رازگو، و نوح و آفتاب گونه بودن، تنها آنها را سزااست. دیگران را اهلیت گفتن نیست. و صرفاً اهلیت شنودن رواست:

این رسولان ضمیر رازگو	مستمع خواهند اسرافیل خو دم
میزن تا بشنوی از دم‌زنان	آنچه نباید در کلام و در میان
دم‌مزن تا دم‌زند بهر تو روح	آشنای بگذارد در کشتی نوح
دم‌مزن تا بشنوی از آفتاب	آنچه ناپد در خطاب و در کتاب

تک و بی‌همتا بودن، آنان را خدایی می‌کند، و خدایی شدن، آنان را اربابان زمین و زمینیان قرار می‌دهد. تردیدی ندارند که صدای آنان گویاترین، بلندترین و رساترین

صداهاست. پژواک صدای آنان مجالی برای شنیده شدن صداهای دیگر باقی نگذاشته است. صور آنان صور اسرافیل است که چون بر ابدان مرده هم دمیده شود، حیاتی دوباره می‌یابند. فراگیری گفتارشان، مرز نمی‌شناسند: هم برای تمامی گرایش‌های سیاسی، خرده فرهنگ‌ها، قومیت‌ها، اقشار اجتماعی و طبقات سنی - جنسی داخلی کارایی دارد و هم برای تمامی ملل و دول دیگر. هم در عرصه مذهب و ایدئولوژی راهگشا است و هم در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی، جغرافیایی، علمی و صنعتی. و البته واضح و مبرهن است که در تمامی این زمینه‌های رنگارنگ حرف اول و آخر از آن آنان است و لاغیر. به دور منطق تک گفتار خود دیواره‌ای شیشه‌ای کشیده‌اند که هر صدای دیگر، آن را به ارتعاش در می‌آورد و چون قابلیت جذب ندارند، به دفع آن می‌پردازند. در آینه اندیشه و گفتار آنان جز خود نتوان دیدن و جز انعکاس صدای خود نتوان شنیدن. هر صدای آشنایی آنان را شکوفا و مشعوف می‌کند و تا مدت‌ها صدای درخواستی‌شان برای بخش مکرر می‌شود. موتاژگر قابلی هستند، صداهای دیگر را پاره پاره کرده و قطعات همخوان را به بدنه فراگفتمان خود موتاژ می‌کنند. بعضاً نیز گامی به پیش نهاده و گفتار خود را در هاله‌ای از تقدس قرار داده و هرگونه مخالفت با آن را حتی در عالم شخصی و ذهنی، "دگراندیشی"، "کج اندیشی" و مستحق عذاب و عقاب تعریف می‌کنند. از آنجا که گفتارشان در قالب هیچ صدایی نمی‌گنجد، تلاش می‌کنند صداهای دیگر را به قالب خود درآوردند: فرق نمی‌کند، چه کلام باری تعالی و پیام آورش باشد، چه رهبری و نخبگان جامعه و چه مردم. در چنین فضایی بحث در عرصه "تمایز" و "کثرت‌گرایی" ابعاد بسیار پیچیده و مناقشه‌انگیزی می‌یابد. از یکسو، گفتمان‌هایی که حول مرکزیت و نقل "کثرت" و "تمایز" شکل گرفته‌اند، خود به شکلی اشکال‌گیر گرفتار بیماری تک گفتاری و دوانگاری هستند، از سوی دیگر، عده‌ای از رهگذر گفتار و نوشتار کثرت محور خود، تفرق و انشقاق هوشی جامعه (با اهداف سیاسی) را دنبال می‌کنند، و جانب سوم، عده‌ای نیز به هر نوع کثرت و تمایزی به مثابه یک نوع آنومی اجتماعی و آسیب‌پذیری فرهنگی - سیاسی می‌نگرند. به نظر می‌رسد یکی از راه‌های برون رفت از این آشفتگی، تلاش علمی برای کالبد شکافی هرچه بیشتر این مفاهیم، و یافتن مدلول‌های بومی و زمینه پرورده برای آنان باشد. با این هدف درونمایه اصلی این شماره از "گفتمان" را به ارائه پاره‌ای از نظریات و

آموزه‌ها در این زمینه اختصاص داده‌ایم.  
امید است با عنایت و اقبال اندیشمندان بتوانیم در شماره‌های آینده حرکتی را که  
آغاز شده است ادامه دهیم.

## پی‌نوشت

۱- محمدعلی اسلامی ندوشن، "همه راهها بسته است، هر یک راه: تغییر از پایه"، هستی، بهار ۱۳۷۲،

ص ۲۱

۲- محمدعلی جمالزاده، خلیقات ما ایرانیان (تهران، فروغی، ۱۳۴۵)، ص ۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی